

---

## کالبدشناسی تحولات جدید در خاورمیانه عربی

---

حسن خداوردی\*

### دیباچه

در آغاز دهه دوم هزاره سوم میلادی، منطقه خاورمیانه و شمال افریقا به عنوان مرکز ثقل توازن بین‌المللی، دستخوش تغییراتی اساسی شده‌اند که ناشی از خواسته‌های متراکم شده مردم تحت ستم این کشورها در طول چند دهه گذشته است. از لحاظ شیوه مبارزه‌ای نیز مردم این کشورها با پشت سر گذاشتن رهبران احزاب و گروه‌های مبارز، با حضور مستقیم در خیابان‌ها رودرو با ارتش‌های وابسته به حاکمان دیکتاتور قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، خیزش مردم منطقه خاورمیانه آخرین حلقه از سلسله تحولاتی است، که سال‌ها پیش آغاز شده و ضرورت تغییر را حتمی ساخت. مردمی

---

\* دکتر حسن خداوردی، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آشتیان است.  
(ha\_khodaverdi@yahoo.com)

پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۱

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال هشتم، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۰، صص ۹۱-۱۲۰.

که قتل عام‌های صورت گرفته در عراق و افغانستان و مقاومت در برابر اشغال خارجی و نیز ناتوانی اسرائیل در برابر حزب‌الله و حماس را دیده بودند، با نخستین جرقه به حرکت درآمدند، آن‌ها دیگر ترسی از حکومت‌های خود نداشتند. جرقه اصلی بحران اخیر خاورمیانه را جوان گمنامی در تونس زد که بعداً به نماد غیرت و شجاعت ملت‌های سرخورده عرب تبدیل شد؛ البو عزیزی برای نشان دادن نارضایتی خود از شرایط کاری، خود را آتش زد. همین اقدام موج اعتراضات مردمی علیه حکومت بن‌علی را به همراه داشت تشدید موج اعتراضات و شیوع بحران در این کشور سقوط بن‌علی از مصدر قدرت را در پی داشت. پیروزی مردم تونس، مردم مصر را که از سه دهه ظلم، سرکوب و خفقان حکومت حسنی مبارک به ستوه آمده بودند، مصمم کرد تا با شورش علیه مبارک، وی را از قدرت خلع کنند. پس از آن، اعتراضات و تظاهرات‌ها به صورت دومین‌وار اکثر کشورهای خاورمیانه عربی را فرا گرفت. با توجه به مطالب مقدماتی فوق پرسش کلیدی پژوهش حاضر این است: *دلایل و چرایی آغاز بحران و تحولات جدید در منطقه خاورمیانه عربی در آغاز دهه دوم هزاره سوم میلادی چه می‌باشد؟* در راستای پاسخ به پرسش کلیدی، این فرضیه را می‌توان مطرح نمود که:

«حاکمیت رژیم‌های دیکتاتور، توسل به ابزار سرکوب و ارباب برای تداوم حکومت منجر به تضعیف توسعه سیاسی و در پی آن باعث تشدید بحران مشروعیت و هویت در این جوامع شد؛ از سوی دیگر عدم پاسخ‌گویی نظام سیاسی حاکم به درخواست‌ها و مطالبات اکثریت جامعه باعث گردید، مردم این جوامع راه نجات خویش را در توسل به هویت اسلامی و احیای اسلام‌گرایی جست‌وجو نمایند.»

جهت پاسخ‌گویی به پرسش کلیدی و تبیین فرضیه نوشتار حاضر در چهار بخش سازماندهی شده است: بخش یکم) چارچوب نظری؛ بخش دوم) چگونگی آغاز و گسترش بحران؛ بخش سوم) علل و چرایی آغاز بحران؛ بخش چهارم) بیداری اسلامی و رشد اسلام‌گرایی و در پایان نتیجه‌گیری ارائه می‌گردد.

## بخش یکم) چارچوب نظری

امروزه در اغلب نوشتارهای علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، سعی می‌گردد تا با بهره‌گیری از نظریه‌ای مناسب، فرضیه پژوهش اثبات و تبیین گردد. هرچند در طی قرن بیستم نظریات متعددی از سوی اندیشمندان این دو رشته مطرح شده است. اما به نظر می‌رسد نظریه «بحران‌های پنج‌گانه توسعه سیاسی» ارائه شده از سوی لوسین پای و همکاران وی، جهت تبیین فرضیه مطروحه در این پژوهش مناسب‌تر و کاربردی‌تر می‌باشد. فلذا در این بخش به بررسی رئوس اساسی بحران‌های پنج‌گانه مورد اشاره در این نظریه به طور اختصار پرداخته می‌شود.

### ۱. بحران هویت

بحران هویت به‌عنوان تنش بین مفهوم فرهنگی و روان‌شناختی هویت شخصیتی، گروهی و تعریف سیاسی جامعه، قلمداد می‌گردد. به نظر می‌رسد که در یک محیط سنتی، این دو عامل اغلب به‌صورت متقابل تعیین‌کننده نبوده و ایستارها و ارزش‌های حاکم نیز وجود چنین امری را ایجاب نمی‌کنند. بحران هویت مدرن، بعضاً از این نکته ناشی می‌شود که هویت ذهنی و هویت‌های سیاسی عینی در واقع بر هم منطبق هستند. به علاوه، هر حسی می‌تواند مشکلات ناشی از تغییرات حاصله در مبنای فرهنگی هویت و دور شدن از مذهب و نزدیک شدن به ناسیونالیسم را تشخیص دهد. مشکلات دیگری هم وجود دارد که حاصل تضاد بین مفهوم منافع ملی و ارزش‌های جاری جهانی است. (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۹۱)

چهار شکل اصلی از بحران هویت وجود دارد. نخستین نوع بحران مزبور بر احساسات مربوط به سرزمین و رابطه فضای جغرافیایی با احساسات ناسیونالیستی ارتباط می‌یابد. دومین شکل آن وقتی رخ می‌دهد که ساختار اجتماعی و به‌ویژه تقسیمات طبقاتی چنان گسترش یابد که مانع وحدت ملی کارآمد گردد. سومین صورت آن با تعارض بین هویت‌های قومی یا دیگر هویت‌های فرملی (Sub National)

و تعهد به یک هویت ملی مشترک سروکار دارد. چهارمین شکل بحران هویت در اثر پیامدهای روان‌شناسانه تغییر اجتماعی سریع و احساسات دوگانه نسبت به بیگانگان ایجاد می‌شود. وقوع چهار شکل مذکور از بحران، امری امکان‌پذیر است چرا که مردم در روش‌هایی که براساس آن هویت‌شان را نسبت به مکان، طبقه، قومیت، زبان یا تاریخ تعیین می‌کنند متفاوتند. (پای، ۱۳۸۰: ۱۷۱)

## ۲. بحران مشروعیت

دومین شاخص بحران‌های سیاسی، بحران مشروعیت است. بحران مشروعیت، به شکل خاصی با فشارهای موجود بین برابری و ظرفیت در نشانگان توسعه ارتباط نزدیک دارد. از آنجا که مشروعیت خصیصه‌ای از نظام سیاسی است، به شکل خاصی با عملکرد ساختار حکومتی در ارتباط نزدیک است، بنابراین در تعیین ظرفیت نظام نقش اساسی دارد. (پای، ۱۳۸۰: ۲۰۸) برخی از عوامل بروز بحران مشروعیت در نظام‌های سیاسی عبارتند از: (آقابخشی، ۱۳۷۹: ۳۲۲)

۱. عدم توجه به قوانین اساسی؛
  ۲. جلوگیری و ایجاد مانع در راه مشارکت سیاسی و اجتماعی؛
  ۳. ضعف حکومت‌کنندگان در انجام وعده‌ها و برنامه‌های در دست اجرا؛
  ۴. بالا رفتن توقعات و انتظارات مردم از حکومت‌کنندگان و عدم تطابق توانایی حکومت‌کنندگان با توقعات مردم؛
  ۵. بروز شکاف بین حکومت موجود و حکومت دلخواه مردم؛
  ۶. عدم جلب و جذب افشار روشن و آگاه.
- بحران مشروعیت وقتی رخ می‌دهد که رهبران حکومتی که غالباً با نیاز شدید به قدرت و ظرفیت پاسخ‌گویی بیشتر دولتی مواجه‌اند، نتوانند برای اقتدار گسترش یافته‌ی مبنایی مردم‌پسند بیابند یا به این نتیجه برسند که ادعای تثبیت مشروعیت اولیای امور دولت جدید یا دیگر اولیای امور موجود در جامعه در تعارض است. بحران مشروعیت

ارتباط تنگاتنگی با سایر بحران‌ها از جمله بحران هویت، بحران نفوذ، بحران مشارکت و بحران توزیع دارد. لذا حل بحران مشروعیت می‌تواند از وقوع سایر بحران‌ها جلوگیری کند

### ۳. بحران مشارکت

بحران مشارکت به شرایطی گفته می‌شود که ضمن آن که خواسته‌های برابری طلبانه و تساوی خواهان اقشار تازه تحرک یافته اجتماعی از ناحیه دولت‌سالاران و نخبگان حاکم مورد پذیرش واقع نمی‌شود، و نخبگان فرمانروا، درخواست یا رفتار افراد و گروه‌ها را در امر مشارکت سیاسی نامشروع قلمداد کنند. (یحیایی، بی‌تا: ۱۶)

بحران مشارکت نشان‌گر آشکارترین و جامع‌ترین شکلی است که تغییر سیاسی معاصر در چارچوب آن رخ داده است. برخی ناظران رشد سیاست مردم‌گرایانه یا مردم‌سالارانه را به‌عنوان خاص‌ترین سیمای توسعه سیاسی خاطر نشان می‌نمایند. مفهوم کلی واژه مشارکت به دخالت در فرایند سیاسی اشاره دارد. فرایند سیاسی الزاماً نباید نتیجه ویژه‌ای به‌دنبال داشته باشد؛ بلکه می‌تواند صرفاً به‌عنوان یک کنش بی‌هدف مورد آزمون قرار گیرد یا به‌عنوان کنش سازمان‌یافته‌ای تعریف شود که هدف آن دادن دقت هنجاری به تصمیمات سیاسی اتخاذ شده برای تمامی یک جامعه، هدف‌گیری شده است. (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ص ۹۶)

حالت عمده‌ای که در آن بحران مشارکت به ظهور می‌رسد، حالتی است که در آن تعداد اشخاص مشارکت‌کننده در فرایند سیاسی افزایش یابد. همراه با افزایش تعداد مشارکت‌کنندگان، انتظار می‌رود که گروه‌های جدیدی که در گذشته نزدیک از مشارکت برای مشروع (یا نامشروع) منع شده بوده‌اند، نیز به عرصه مشارکت سیاسی راه داده شوند. سرنوشت نهایی بحران مشارکت کنترل نشده و رو به گسترش، پذیرش بدون قاعده تمامی گروه‌ها در سطحی تقریباً برابر از مشارکت است. عموماً بحران مشارکت در قالب رشد احزاب و جنبش‌های توده‌ای و نیز سیاسی شدن کاست و گروه‌های قومی

و یا اعتصابات و حتی تظاهرات جانبدارانه سیاسی آشکار می‌گردد. (پای، ۱۳۸۰: ۹۷)

#### ۴. بحران نفوذ

چهارمین شاخص، بحران نفوذ است. بحران نفوذ در درجه نخست به تغییرات اساسی در عملکرد حکومت و در برخی از انواع پیامدهای نظام سیاسی ارتباط می‌یابد، به طور مشابه، وقتی آن قسمت از منابعی که یک ملت باید به طور گسترده به نفوذ خود اختصاص دهد، محدود شود یا دیگر فعالیت‌های آن ملت را به مخاطره اندازد نوعی بحران نفوذ وجود خواهد داشت. در جائیکه مشروعیت (آسیب‌پذیر یا مستحکم) حکومت ملی تهدید شود، مسأله منابع مزبور واکنش زنجیره‌ای را موجب خواهد شد که آن هم به نوبه خود بحران‌های وخیمی را موجب خواهد گشت.

از لحاظ تحلیلی، آن چه بحران نفوذ را از دیگر بحران‌ها متمایز می‌سازد آن است که این بحران می‌تواند با فشارهای وارده بر نخبگان برای ایجاد تعدیل‌های نهادی یا نوآوری‌هایی در طیفی خاص توأم باشد. به‌عنوان مثال، در این بخش از تغییر است که مسایل مربوط به سازمان اداری عمومی در اولویت قرار می‌گیرد. بنابراین فقط توجه به نیاز یا میل به حفظ تمامیت ارضی واقعی معین یک سرزمین مفروض (که از بیرون چندپاره شده) نیست، بلکه شاید مهم‌تر از آن، نیاز به جنبه‌های نافذ نظام اجتماعی – فرهنگی است که نسبت به نظام سیاسی، ناشناخته، غیرمشارکتی، مصون یا بی‌تفاوت باقی مانده است. (پای، ۱۳۸۰: ۳۱۴)

#### ۵. بحران توزیع

بحران توزیع زمانی بروز پیدا می‌کند که، دولت منابع موجود را به نحو صحیح و عادلانه توزیع ننماید و اختلاف بین گروه‌ها، طبقات یا دستجات در دریافت منابع و امکانات وجود داشته باشد. بحران توزیع با افزایش سریع خواسته‌های مردمی از حکومت برای عواید مادی و با این عقیده امروزی که حکومت‌ها مسئول سطح زندگی

در هر کشوری هستند، قرین است. این پدیده‌ها به‌عنوان انقلاب انتظارات فزاینده توصیف می‌شوند، و خوش‌بینی افراطی این قبیل «انقلابیون ایستاری» در سال‌های اخیر، به طور فزاینده‌ای خود را نشان داده است. واضح است که حکومت‌های سنتی مسایل و مشکلات توزیع را چندان مهم نمی‌پندارند و نیز اساساً این مسایل را سیاسی قلمداد نمی‌کنند. در این حکومت‌ها تنها عده کمی از مردم مورد توجه واقع شده تنها با منافع مادی اندک یا مقادیر نسبتاً کمی از پول سروکار پیدا می‌شود.

بحران توزیع وضعیت تازه‌ای را نشان می‌دهد که در آن اهداف تعیین‌شده از نظر فرهنگی به اهدافی سیاسی تبدیل شده‌اند. این اهداف غالباً از نوعی‌اند که از حیث فرهنگی از پیش تعیین شده نیستند، ولی با توجه به نیاز به رقابت با پیشرفته‌ترین کشورهای تنظیم گردیده‌اند. هر جا برای اجتناب از تقلید سطحی از غرب، قدرت فرهنگی کافی وجود داشته باشد، غرور ملی خواستار توزیع عادلانه‌تر عواید مادی می‌گردد. (پای، ۱۳۸۰: ۱۰۰-۹۹)

### بخش دوم) چگونگی آغاز و گسترش بحران در منطقه

کمتر کسی پیش‌بینی می‌کرد که در عرض چند روز طوفان سیاسی سراسر کشورهای خاورمیانه عربی و شمال افریقا را درنوردد و برگ نوینی از تحولات خاورمیانه را ورق بزند. ناقوس اولیه بحران منطقه، زمانی نواخته شد که محمد بوعزیزی، جوان برخوردار از تحصیلات عالی تا فوق‌لیسانس، به خاطر بیکاری و شرایط سخت زندگی به دست‌فروشی روی آورده بود تا از این رهگذر معیشتی حداقلی را برای خود و خانواده‌اش فراهم سازد. قوانین ظالمانه نظام استبدادی بن‌علی، حتی سبزی‌فروشی این جوان تحصیل‌کرده را نیز برنتابید. یک مأمور زن شهرداری، گاری دستی و سرمایه اندک محمد را توقیف کرد و در مقابل اعتراض او، بر گونه‌اش سیلی نواخت. محمد به دادگاه پناه برد، غافل از اینکه در نظام خودکامه زین‌العابدین بن‌علی، قاضی فرمانبر حاکم است. (قربان اوغلو؛ ۱۳۹۰-۱۳۸۹: ۲۱-۲۰) او که از شکایت در محکمه به نتیجه

نرسید، عاقبت سرخورده و تحقیر شده خود را در مقابل استانداری «سیدی بوزید» تونسسی به آتش کشید. پس از سه هفته در بیمارستان فوت کرد. (مرشدی، ۱۳۸۹: ۸)

خودسوزی بوعزیزی، باعث خیزش و خروش مردم تونس گردید. تظاهرات صدها هزار نفری مردم تونس، در ابتدا با انگیزه‌های اقتصادی و در اعتراض به وضعیت معیشتی مردم آغاز شد. اما انگیزه‌های اقتصادی تنها آغازگر خشمی بود که در ادامه اهداف سیاسی بنیادینی را در رأس اولویت‌ها قرار داد و در نهایت کشتی دیکتاتوری وابسته به بن‌علی را به گِل نشاناند و او را مجبور به فرار از کشور نمود.

مسأله مهم انقلاب مردم تونس، تأثیری است که این جنبش ضد دیکتاتوری بر منطقه خاورمیانه عربی گذاشت. شش روز پس از انقلاب تونس که با شادی و ابراز احساسات تعیین‌کننده ملت‌های خاورمیانه مواجه شد؛ تظاهرات در یمن، علیه دیکتاتوری که ۳۲ سال حکومت این کشور را قبضه کرده است، آغاز شد. این تظاهرات از سوی احزاب «گردهمایی مشترک» رهبری می‌شود. احزابی که مجموعه اپوزیسیون یمن را تشکیل می‌دهند و در آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری با معرفی نامزد، در مقابل علی‌عبدالله صالح حدود ۲۰٪ از آراء را از آن خود کردند. ۱۰ روز پس از انقلاب تونس، تظاهرات گسترده‌ای در مصر تحت عنوان «روز خشم» آغاز گردید. (پارساپور، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۹) اعتراضات مصر، ابتدا با دعوت جوانان حامی دموکراسی موسوم به «جنبش ۶ آوریل» شکل سازمان‌یافته‌ای به خود گرفت و به دلیل خشم فرو خفته مردم که حاصل ۳۰ سال تحقیر و سرکوب کرامت آنان بود، به سرعت با اقبال قاطبه مصری‌ها از همه اقشار روبه‌رو شد. میدان تحریر، محل تجمع جوانانی شد که خواستار تغییر و برکناری مبارک بودند. این جوانان چه در مصر و چه در تونس، در معرض بحران‌هایی از قبیل، بیکاری، نابرابری‌های اجتماعی، فقدان آزادی مدنی و در معرض سرکوب شدید، زندان و شکنجه قرار داشتند و از اینکه نظام‌های استبدادی، آزادی‌های سیاسی و مدنی را از آنان سلب کرده بودند، رنج می‌بردند و احساس حقارت می‌کردند. (قربان‌اوغلو، ۱۳۹۰-۱۳۸۹: ۲۱) این عوامل سلسله جنبان خیزشی

شد که سرزمین‌های عربی را فرا گرفت. از آنجائیکه مصر یکی از تعیین‌کننده‌ترین و مهم‌ترین کشورهای عربی به شمار می‌رود انقلاب مردم مصر را می‌توان پرچمداری نهضت انقلاب عربی را دانست. (پارساپور، ۱۳۹۰: ۴۹)

مصر نیز وضعیتی مشابه تونس داشت؛ حکومت ۳۰ ساله حسنی مبارک، در عرض ۱۸ روز متلاشی شد. اعتراضات مردم علیه مبارک روز ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد. سه روز بعد در جمعه، اعتراضات به اوج خود رسید. روز جمعه ۴ فوریه ۲۰۱۱ که مردم آن را روز عزیمت «یوم الرحیل» مبارک، نام‌گذاری کرده بودند، میدان تحریر به آتشفشان ملت علیه مبارک تبدیل شد. مبارک در آخرین تلاش با باقیمانده نیروهای امنیتی و چماقداران خود در قالب لباس شخصی با اسب و شتر به متحصنین در میدان تحریر حمله کرد. او در جمعه ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ (۲۲ بهمن ۱۳۸۹)، در مقابل اراده مردم تسلیم شد و از قدرت کنار رفت. (قربان‌اوغلو، ۱۳۹۰-۱۳۸۹: ۲۱) پس از اینکه جرقه‌های انقلاب از تونس به مصر رسید و حسنی مبارک را همچون زین‌العابدین بن علی به «موزه دیکتاتورها» فرستاد، این پرسش همواره مطرح می‌شد که پس از تونس و مصر، مردم چه کشوری در خاورمیانه عربی، برای درمان سرطان دیکتاتوری از دیگری پیشی خواهند گرفت. در شمال آفریقا و حوزه خاورمیانه عربی کشورهای زیادی هستند که زمینه‌های اجتماعی قیام و انقلاب را دارند. کشورهای مثل بحرین و عربستان در حوزه خلیج فارس، یمن در تنگه باب‌المندب دریای سرخ، اردن در خاورمیانه عربی و همچنین الجزایر و لیبی از پیش‌نیازمند تلنگر بودند تا عقده‌های چندین دهه‌ای خود را تبدیل به آتشفشان اعتراض و قیام کنند. در این میان لیبی در کنار بحرین و یمن از دیگران پیش افتادند. این در حالی بود که در لیبی همه اتفاقات به گونه‌ای دیگر رقم خورد. مبارک با گشتن بیش از ۳۰۰ تن قدرت را رها کرد و بن‌علی، به کمتر از آن قانع شد. اما معمرفذافی، که در رسانه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از او به‌عنوان دیکتاتور دیوانه یاد می‌شد، با کشتن چند هزار انسانی که تنها حق انسان بودن را طلب می‌کنند، میلی به کناره‌گیری نشان نداد. قذافی برای سرکوب

مردم لیبی با استفاده از سلاح‌های سبک و سنگین، مثل توپ، تانک و جنگنده‌های اف ۱۶ کشور را در مدت کوتاهی به ویرانه‌ای تبدیل کرد که کمتر در جنگ‌های کلاسیک چنین اتفاقی رخ می‌دهد تا چه رسد به جنگ‌های شهری و خیابانی و قیام مردمی. (پوینده، ۱۳۹۰: ۲۸)

مردم یمن نیز، همگام با مردم سایر کشورهای عربی که در پی تغییر الگوی اقتدار حکومت‌های خود برآمدند. یمن نیز بمانند بسیاری از کشورهای خاورمیانه عربی از نوع دموکراسی توارثی و جمهوری مادام‌العمر رنج می‌برد. علی عبدالله صالح ۶۸ ساله، از سال ۱۹۷۸ بیش از سی سال بر قدرت سیاسی یمن حاکم بوده است. فساد مالی، و اخلاقی، ارتشاء و فقدان آزادی‌های سیاسی و مدنی برای شهروندان - به‌خصوص اقلیت‌های مذهبی و قومی که نوعاً در جنوب این کشور ساکن هستند از جمله عواملی آغاز و تشدید تظاهرات و اعتراضات شهروندان یمن محسوب می‌گردد. (گودرزی، ۱۳۹۰: ۵۴)

مردم بحرین با الهام از اعتراضات مردمی تونس، مصر و سایر کشورهای عربی، اصلاحات بنیادین در قانون اساسی و ساختار حقوقی و قضایی این کشور را خواستار شده‌اند. نمود اصلی اعتراضات مردم بحرین در سه محور کلی قابل بحث است: تغییر قانون اساسی، آزادی زندانیان سیاسی و کناره‌گیری پادشاه این کشور، حمد بن عیسی آل خلیفه. با اوج‌گیری اعتراضات در بحرین میز کار به خشونت کشیده شده و دستگاه امنیتی این کشور در دست بردن به اسلحه‌تردیدی به خود راه نداد و به کشتار معترضان متوسل شد. (گودرزی، ۱۳۸۹: ۵۵)

در مجموع، پس از سقوط مبارک در مصر به‌عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کشور عربی که روزگاری داعیه برادر بزرگ‌تر اعراب را داشته سرنگونی و تغییر ماهیت رژیم‌های عربی در این منطقه کاری چندان دشوار به نظر نمی‌رسد. به‌خصوص اینکه طرح خاورمیانه‌ای نوین و روند دموکراتیزاسیون و اسلام‌گرایی خاورمیانه عربی نیز موید این اقدامات و تلاش از سوی رهبران اپوزیسیون و مردم این کشورها است. با

توجه به تحولات و شرایط کنونی حاکم بر خاورمیانه عربی، برخی نکات قابل توجه در خصوص آینده تحولات منطقه این است که:

۱. قیام مردمی در تونس با خروج زود هنگام بن علی فروکش کرد. به نظر می‌رسد تنها مشکل آن‌ها حکومت بن علی بوده است. شاید اگر تقابل نظام با خواسته‌های مردم کمی طولانی می‌شد، مرزهای بینشی و مطالبات رنگ دیگری پیدا می‌کرد. گرچه جریان‌های اسلام‌گرا همانند راشد الغنوشی توانستند، فضای آزادی برای تحرک داشته باشند، اما آنچه مسلم است تونس همچنان رویکردی میانه‌رو متمایل به ملی‌گرایی را به‌عنوان مشی سیاسی و اجتماعی خود انتخاب خواهد کرد.

۲. در مصر اوضاع اندکی متفاوت است. رقابت جدی بین جریان‌های ملی‌گرا با جنبش اخوان المسلمین به‌عنوان جریانی عمده و تأثیرگذار اما میانه‌رو، در کنار تلاش جدی گروه‌های تندرو سلفی برای سهم‌خواهی در حکومت مشاهده می‌شود. مصر به علت جایگاه مذهبی (با وجود الازهر)، فرهنگی و سیاسی و امنیتی در منطقه به‌ویژه نقش آن در تعامل و یا تقابل با اسرائیل از اهمیت خاصی برخوردار است و لذا نمی‌توان آینده سیاسی و اجتماعی این کشور را به علت دخالت و تلاش امریکا و غرب و کشورهای ذی‌نفوذ منطقه از جمله عربستان جهت مدیریت صحنه تثبیت شده فرض نمود و به واقع وضعیت آینده مصر در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است.

۳. دخالت نظامی عربستان سعودی در بحرین، و سرکوب قیام مردمی این کشور مهم و سوق‌الجیشی به این معنی است که تحول واقعی در بحرین می‌تواند به رویارویی نظامی در منطقه منجر شود و کشورهای خلیج فارس تغییر در این کشور همانند مصر و تونس را نخواهد پذیرفت. بنابراین با توجه به نگاه امریکا و تحولات بحرین و پارادوکس موجود راه برون رفت از بحران فعلی توافقی دولت حاکم با معارضان مبنی بر دادن امتیازها و انجام اصلاحات می‌باشد.

۴. شروع قیام در لیبی روند مطلوبی داشت، اما حاکمیت مطلق و تمامیت خواه شخصی همانند قذافی که لیبی و مردم آن را ملک مطلق خود می‌دانست، بهانه لازم

برای دخالت امریکا و ناتو را که از تأثیر تحولات لیبی بر مغرب عربی و به تبع آن امنیت اروپا و جریان نفت در وضعیت بد اقتصاد جهانی به شدت نگران بودند، فراهم نمود. حضور و مدیریت غرب در تحولات لیبی افق آینده این کشور را با ابهام روبه‌رو نموده است و بی‌تردید آنچه بعد از رفتن قذافی در این کشور صورت خواهد گرفت، ایجاد نظام و حکومتی متمایل و کنترل شده توسط غرب است.

۵. تغییر در یمن می‌توانست سیر تغییر و تحول در منطقه خلیج فارس به‌ویژه عربستان را رقم بزند. چنانچه در شروع تحولات در عربستان سعودی نیز تحرکاتی صورت گرفت، اما حکام این کشور با اختصاص مبالغ گزاف و تحرکات سیاسی در سطح منطقه و دخالت غرب به‌ویژه امریکا توانستند، مسیر تحرکات یمن را کانالیزه نمایند و با استفاده ابزاری از شورای همکاری خلیج فارس از پیروزی قیام مردمی ممانعت کنند. براساس تحولات جاری، انتقال قدرت از علی عبدالله صالح به تدریج به جهتی که بتواند از رادیکال شدن جامعه علیه عربستان سعودی و تأثیرگذاری بر وقایع دیگر کشورهای منطقه خلیج فارس ممانعت کند، صورت خواهد گرفت. (سلطانی فرد ۱۳۹۰: ۵۵)

اما اینکه ساختارهای آتی چه ماهیت و شکلی خواهند داشت و یا تقسیم قدرت چگونه صورت خواهد گرفت، به عوامل متعددی بستگی خواهد داشت. همچنان نمی‌توان الگو و نمونه واحدی را برای آینده همه جنبش‌های منطقه خاورمیانه عربی پیش‌بینی کرد سال‌ها طول خواهد کشید که نظامی جدید و پایدار در جوامع خاورمیانه‌ای تعریف شده و مستقر شود. اما می‌توان گفت که در هر سه عرصه مفاهیم سیاسی، شیوه‌های سیاسی و مطالبات سیاسی تحولات و تغییرات بنیادینی در حال وقوع است که در این منطقه مسبوق به سابقه نبوده است. تحقق آن‌ها، صحنه واقعی و ساختارهای سیاسی، آینده خاورمیانه را شکل داده و در فرایند آن، مناسبات داخلی و خارجی کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا متحول خواهد شد. آینده‌ای که با خاورمیانه فعلی کاملاً متفاوت خواهد بود.

## بخش سوم) علل و چرایی آغاز بحران

به طور کلی حدوث پدیده‌هایی چون، انقلاب، کودتا، شورش، بحران و نظایر آن در حوزه علوم انسانی به طور عام و علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به طور خاص، هیچ‌گاه تک علتی نمی‌باشد. بلکه وقوع هر یک از پدیده‌های فوق به فراخور زمان و مکان متأثر از عوامل متعددی می‌باشند، که در یک محدوده زمانی و مکانی خاص حادث خواهد شد. پذیرش اصل «تک علتی نبودن» تحولات سیاسی، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که بحران اخیر خاورمیانه نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد و در بروز بحران اخیر خاورمیانه عوامل متعددی تأثیرگذار است. بنابراین در ادامه تلاش می‌شود به برخی از عوامل و دلایل آغاز بحران در منطقه اشاره شود.

### ۱. بحران هویت و مشروعیت

در کشورهای عربی، از دیرباز نوعی بحران در هویت‌یابی انسجام درونی، نظام سیاسی را به چالش طلبیده است. پس از تأسیس اسرائیل رهبران انقلابی عرب و به‌خصوص جمال عبدالناصر در مصر تلاش نمودند، این هویت سیاسی را با تکیه بر ناسیونالیسم عربی بنیان‌گذاری نمایند. اما شکست این ایدئولوژی در عرصه مقابله با اسرائیل و نیز تعارض نژادپرستی عربی با گفتمان اسلامی که تمامی اعضای امت اسلام را برادر و برابر با یکدیگر می‌داند، عملاً موجب سرخوردگی توده‌های مردم از ناسیونالیسم عربی گردید. امری که بیش از پیش موجب شکاف میان قومیت‌های مختلف در کشورهای عربی گردید و از دیگر سو به بدنام شدن پان‌عربیسم نیز کمک فراوان کرد، این بحران هویت سیاسی نیز از عواملی است که سبب‌ساز بیگانگی مردم از رژیم‌های سیاسی‌شان شده است. (آریا، بی تا [www.Tebyan.net](http://www.Tebyan.net))

فوری‌ترین نتیجه بحران هویت و از خودبیگانگی، از بین رفتن سریع مشروعیت نخبگان و نهادهای حاکم است. نخبگان عرب به استثنای ناصر که یک رهبر فرهمند بود، با بحران‌های حاد و شدید مشروعیت مواجه بودند. ایدئولوژی پان‌عربی ناصر به

نحو مؤثری مشروعیت رهبران عربی را از بین برد. شکست این رهبران، زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحران مشروعیت را تقویت کرده است. (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۶۴-۶۳) در مقایسه با دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰، امروزه بسیاری از دولت‌های خاورمیانه مشروعیت مردمی خود را، از دست داده‌اند. آنها وعده پیروزی دادند، اما پشت سر هم در جنگ‌ها شکست خوردند، از آزادی فلسطین سخن گفتند، اما بی‌درنگ رهایشان کردند، قول بهبود وضعیت اقتصادی دادند، اما باعث شدند سطح زندگی طبقاتی متوسط کاهش یابد و بقیه با فقر مطلق دست به گریبان شوند و از خلوص اخلاقی حمایت کردند درحالی‌که خودشان غرق در لذات دنیوی یا دارایی‌های مادی شدند. (کامروا، ۱۳۸۸: ۳۶۷) این دولت‌ها، تا نیمه اول دهه ۱۹۸۰ با تکیه بر مبانی مشروعیت سنتی، مذهبی و کارآمدی ناشی از رفع نیازهای اقتصادی (به‌ویژه کشورهای نفتی) با چالش کمتری مواجه بوده‌اند. ولی از دهه ۱۹۹۰ به بعد ساخت قدرت را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است.

حکومت‌های اقتدارگرا، علاوه بر پرنگ کردن مبانی مشروعیت سنتی و مذهبی و با گسترش انحصارات دولتی در عرصه اقتصادی قدرتمندتر شده‌اند. شیخ نشین‌های خلیج فارس با تکیه بر درآمدهای نفتی به تمرکز و انباشت منابع اقتصادی در کنار منابع سیاسی (پررنگ کردن مشروعیت سنتی و مذهبی) دست زده‌اند. این امر به فرا طبقاتی شدن دولت و تنگ شدن عرصه به نهادهای مدنی انجامید. از این رو، ضعف شدید و در بسیاری موارد نبود نهادهای دموکراتیک و مدنی زمینه‌ساز چالش، اعتراضات و آسیب‌پذیری نظام‌های سیاسی گردیده‌اند. (سردار نیا، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۱) در بیشتر کشورهای عربی خاورمیانه، گرچه اجازه شرکت در انتخابات به مردم داده می‌شود ولی نحوه انجام آن قانع‌کننده نیست، لذا اغلب انتخابات هزینه بر را به ژست‌های دموکراتیک تقلیل می‌دهند. در این منطقه، اصول دموکراتیک در انتخابات همچون قانون‌مندی، رقابت منصفانه و آزاد، اطلاع‌رسانی شفاف، تبلیغات آزاد و ساماندهی مستقل رعایت نمی‌شوند، این امر باعث نارضایتی عمومی و بی‌اعتمادی انتخابات شده

است. (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۷) تحولات کنونی کشورهای بحران‌زده کنونی خاورمیانه مصداق بارز مطالب فوق می‌باشد. به همین جهت، یکی از دلایل عمده بروز بحران در منطقه را می‌توان، بحران هویت و مشروعیت نظام سیاسی این کشورها عنوان کرد.

## ۲. نوسازی و بحران فرهنگ

توسعه‌یافتگی بیش از حد دولت که با کمک درآمدهای نفتی و بهره‌گیری از اقتصاد برای مقاصد نظامی ایجاد شده بود، با از رونق افتادن فروش نفت به سلسله‌ای از محدودیت‌هایی روبه‌رو شده اقتصادی تبدیل شد. مشهودترین سیاستی که در پاسخ به این پدیده اتخاذ شد، سیاست آزادسازی اقتصادی بود. متعاقب این جریان، تغییراتی در زیرساخت‌های اجتماعی دولت به وجود آمد که خود را در قالب حرکت‌هایی به سمت سهیم شدن در قدرت همراه با طبقه بورژوا و بی‌تحرك ساختن طبقات مردمی نشان داد. این اقدام، با نوعی اعتدال و دست کشیدن از سیاست‌های ملی‌گرایانه و اتحاد مجدد با غرب توأم بود که در نهایت باعث افزایش بحران بین حاکمان و مردم گردید. (هینبوش، ۱۳۸۲: ۴۲) اما قوی‌ترین عامل بحران فرهنگی کشورهای عربی خاورمیانه تأثیر تخریبی نوگرایی است. انگیزه نوگرایی در اصل آرزوی پیروی از غرب در رسیدن به قدرت نظامی و تحول و توسعه اقتصادی بود. این انگیزه دوگانه برای نوگرایی نظامی و اقتصادی، که بیشتر ناموفق بود و باعث بی‌ثباتی شد، کشمکش وسیعی میان سنت‌گرایان و نوگرایان به وجود آورد؛ چون نوگرایی به دنبال خود هنجارها و ارزش‌های رفتاری غیربومی را وارد جامعه کرد. درحالی‌که نوگرایان متمایل به تقلید کامل از تئوری و عمل غرب هستند، اغلب سنت‌گرایان از اخذ گزینشی بعضی جنبه‌های تجربه غرب که با اسلام سازگاری دارد، مثل علم و تکنولوژی حمایت می‌کنند.

اقتدار نوگرا و متجدد شامل گروه‌های نخبه کوچکی می‌شوند که اغلب در تقلید کورکورانه از شیوه‌های لباس پوشیدن و رفتار اجتماعی غرب که مخالف ارزش‌ها و اعمال محافظه‌کارانه اسلامی است، افراط می‌کنند. غربی شدن سطحی و ظاهری نخبگان

سیاسی و اقتصادی، و نیز مصرف‌گرایی بی‌بندوبارانه و رفتار غیربومی آن‌ها را از پیروان فقیر و سنتی‌شان جدا می‌سازد. این مسأله باعث ایجاد شکاف فرهنگی خطرناک سیاسی میان حکام و محکومین شده و در اثر خلاء به وجود آمده به وسیله زوال پان‌عربیسم و فقدان یک چارچوب ایدئولوژیک جانشین شونده گسترش می‌یابد. برخورد میان فرهنگ مهاجم غربی و سیستم ارزشی بومی، در اذهان اعراب نوعی جنون ناپختگی و احساس حقارت در برابر غرب ایجاد کرده است. (دکمیان، ۱۳۸۳: ۶۹-۶۸) برخورد دیالکتیک میان نیروهای چالش‌گر مدرنیته و ماندگاری سنت، واقعیتی بنیادین در این منطقه است. مناسبات انسانی کهن فرو می‌پاشد، درحالی‌که الگوهای نوین هنوز پدیدار نشده‌اند. از لحاظ سیاسی، حاکمان سنتی، رهبران انتخابی، دسته‌های حاکم نظامی و نخبگان نظامی در کنار یکدیگر به سر می‌برند. در خاورمیانه رشد و توسعه معنای صرفاً اقتصادی و تکنولوژیک داشته است و توسعه سیاسی هیچ اولویتی برای نخبگان سیاسی این کشورها نداشته است. عربستان سعودی نمونه روشن این وضعیت است که واپسین تجهیزات تکنولوژیک ولی نظام سیاسی قرون وسطایی در کنار یکدیگر به چشم می‌خورند. این نوع حکومت‌ها شاید تنها در ابزارهای سرکوب بسیار مدرن عمل می‌کنند. (حافظیان، ۱۳۸۹: ۶۸) به نظر می‌رسد یکی دیگر از دلایل آغاز بحران در شرایط کنونی را در نوسازی به سبک تقلید کورکورانه از غرب و بحران فرهنگی جست‌وجو کرد.

### ۳. سوء حکومت نخبگان، فشار و سرکوب

یکی از وجوه حکمرانی در خاورمیانه، پاتریمونیالیسم است. درحالی‌که از لحاظ سنتی پاتریمونیالیسم همراه با سلطنت‌هایی بود که مجموعه‌ای از روابط به شدت فردی ایجاد و از آن طریق حکومت می‌کنند. در خاورمیانه این پدیده به یک اندازه در نظام‌های سیاسی سلطنتی و ریاست‌جمهوری فراگیر است. هرچه باشد، بسیاری از نظام‌های سیاسی جمهوری در منطقه در واقع «پادشاهی‌های ریاست‌جمهوری» هستند که در آنها

رئیس جمهوری دائماً در انتخاباتی مجدداً انتخاب می‌شود که به سختی می‌توان آن را دموکراتیک قلمداد کرد. (کامروا، ۱۳۸۸: ص ۳۶۷) مشروعیت سیستم‌های سیاسی و نخبگان، دائماً براساس عملکرد رهبران تقویت و تضعیف می‌شود. رهبران عرب، که از یک پایگاه مشروعیت ضعیف برخوردارند، غالباً فاقد «سرمایه سیاسی» اولیه لازم برای در پیش گرفتن سیاست‌های مؤثری بوده‌اند که ستون‌های سازنده یک نظم عمومی با ثبات به حساب می‌آیند. حتی در جوامعی که شرایط مساعد وجود دارد، اتخاذ سیاست و اجرایی آن به طور خودسرانه، غیرمداوم و در محیطی سرشار از فساد رسمی صورت می‌گرفته است. عجز و قصور مکرر نخبگان در اتخاذ و اجرای سیاست‌های اجتماعی سودمند، به از بین رفتن مشروعیت اندک آن‌ها، و در نتیجه استفاده فزاینده از نیروی قهریه و زور برای حفظ کنترل منجر شده است. (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۴)

ناتوانی دولت مردان عرب، برای تثبیت هویت‌های سیاسی شهروندان، و توانایی ضدنخبگان در جهت به کارگیری هویت‌های فرودولتی و فرادولتی برای بسیج مخالفان، دولت مردان را به ورطه راهبردهای اقتدارگرایانه رانده است. مقامات عرب، با کمترین انتقاد از سوی کشورهای غربی قادر به سرکوب آن دسته از گروه‌هایی بودند که با شور و حرارت بیشتری پیگیری اصلاحات بودند. جنبش‌های مختلف سیاسی اسلام‌گرا - به‌عنوان نیروهای مخالف با بهترین سازماندهی - مستقیماً در برابر انحصار قدرت نخبگان حاکم چالش ایجاد می‌کردند. هر جا که انتخابات پارلمانی برگزار می‌شد، اگر برای اسلام‌گرایان منع کامل قانونی ایجاد نمی‌شد (مثل تونس) با احتیاط خاصی برای مشارکت آنها محدودیت ایجاد می‌شد (مثل مصر). (فاست، ۱۳۸۶: ۲۴۴-۲۴۳) حاکمان مستبد کشورهای بحران‌زده، عموماً از مشروعیت مردمی اندکی برخوردار بوده و در نتیجه برای بقای در قدرت چاره‌ای جز تکیه بر دولت‌های غربی ندارند. در این میان بن‌علی در تونس پیوسته تحت نفوذ دولت فرانسه قرار داشت، قذافی به‌رغم آن که خود را پرچمدار انقلاب‌گری و مبارزه با امپریالیسم مطرح می‌کند، پیوسته تحت نفوذ حکومت ایتالیا قرار داشته است و مبارک نیز مستقیماً از سوی آمریکا و اسرائیل حمایت

می‌شد. اوضاع و احوال جاری در منطقه و به چالش کشیده شدن زمامداران دیکتاتور و مستبدی چون بن علی، مبارک، قذافی بیانگر این واقعیت است که مردم منطقه متأثر از بیداری اسلامی دیگر تحمل چنین حاکمان مستبدی را نداشته، و تا رسیدن به آرمان آزادی از اعتراضات و تظاهرات خود حتی به قیمت از دست دادن جان خویش عقب نشینی نخواهند کرد.

#### ۴. بحران اقتصادی - فساد سیاسی

در کنار چالش‌های سیاسی، چالش‌ها و آسیب‌پذیری‌های اقتصادی همچون بیکاری، تورم و جمعیت فزاینده در بستر شکاف نسلی زمینه‌ساز مهم آزادی سیاسی در تعدادی از حکومت‌های اقتدار گرا در منطقه خاورمیانه عربی بوده است. اگرچه این حکومت‌ها در مقابل فشارها بر آزادسازی گسترده مقاومت‌های جدی داشته‌اند، تداوم چالش‌های سیاسی - اقتصادی در بستر تحولات شتابان جهانی شدن و فناوری‌های ارتباطی و چالشگری فزاینده افکار عمومی، منطقه را با دشواری‌های مواجه ساخته است. (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۲۳) چالش‌های اقتصادی ناشی از رشد جمعیت، همچون عدم کفایت منابع غذایی، کمبود سرمایه، رشد بیکاری، کاهش نرخ امید به زندگی و بدهی‌های گسترده به تضعیف مشروعیت و کارآمدی این رژیم‌ها انجامید. از این رو تعدادی از این کشورها، آزادسازی سیاسی اولیه برای بقای سیاسی این حکومت‌ها و ترمیم نسبی مشروعیت شان برگزیده شد و اقدام‌های اولیه صورت گرفت. نکته شایان ذکر آنکه چالش‌های اقتصادی در بستر شکاف نسلی و جمعیت روزافزون نوجوانان و جوانان تحصیل کرده به شکل‌گیری و انباشت نارضایتی‌های اقتصادی و سیاسی افکار عمومی نسبت به حکومت‌های موجود انجامید. (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۲۶)

بیکاری در تمام کشورهای منطقه خاورمیانه عربی یک چالش بسیار مهم اقتصادی است که خود به کاهش شدید در مشروعیت نظام‌های سیاسی و در برخی کشورها به‌ویژه در مصر به شورش‌های گسترده انجامیده است. کمبودها در مواد غذایی، مسکن،

خدمات بهداشت و سلامت و غیره نیز به این امر دامن زده‌اند. علاوه بر این، شورش‌ها علیه بی‌کفایتی رژیم‌ها، فساد، نابرابری و پاداش بازی بوده‌اند. این شورش‌ها حاکی از ناتوانی دولت‌ها برای باز توزیع عدالت و تساوی و به‌عبارتی ناکارآمدی یا کم‌کاری حکومت‌ها و ضعف مشروعیت آن‌ها بوده است. (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۲۹-۲۷)

شورش‌های ناشی از کمبود درآمد و بیکاری به شدت سیاسی شده و مشروعیت این رژیم‌ها را به چالش طلبیده و یکی از عوامل آغاز بحران محسوب می‌گردد. نظام‌های سلطانی نفتی از دلارهای نفتی برای پیاده کردن برنامه‌های رفاهی و نیز خرید تجهیزات نظامی و پلیسی برای آرام‌سازی مردم و حق‌السکوت دادن به نهادهای مدنی سنتی استفاده می‌کردند. بهره‌برداری فزاینده و عاری از نظارت خانواده‌های سلطنتی از درآمدهای نفتی برای خود و نیز در راستای منتفع کردن مالی افراد وابسته به گروه‌های سنتی متنفذ، یکی از منابع مهم چالش‌های سیاسی برای این رژیم‌ها بوده است. این درآمدهای فزاینده، آن دولت‌ها را به دولت‌های توزیعی، فرا طبقاتی و بی‌نیاز از مالیات تبدیل کرده است. با این حال آن‌ها را در تثبیت قدرت به گروه‌های یادشده نیازمند می‌سازد. این وضعیت به شکاف جدی بین دولت و جامعه انجامیده است. در مجموع توزیع نابرابر درآمدهای نفتی به گونه‌ای که شرح داده شد، منجر به تلقی عمومی از این حکومت‌ها به‌عنوان حکومت‌های فاسد شده است. (سردار نیا، ۱۳۸۹: ۱۲)

یکی از مشکلاتی که در کشورهای خاورمیانه وجود دارد، به فساد گسترده مقامات دولتی باز می‌گردد، به گونه‌ای که منافع استوار موجود آنان را بیشتر به سوی پیگیری سیاست‌هایی هدایت می‌کند که برای خود آن‌ها نه برای توسعه اقتصادی کشورشان سودآور باشد. به همین خاطر، نویسندگانی همچون هیو رابرتز و جین کلا مدعی وجود پیوندی بنیادی میان مسئولان دولتی و اموال خصوصی شده‌اند که بر تمایل شماری چشم‌گیر از مسئولان برای افزایش منافع خود و خانواده‌شان به‌عنوان تضمینی در برابر فقدان احتمالی شغلی که به آن‌ها دسترسی منظم و مرتب را به منافع دولتی می‌دهد، مبتنی است. این امر آن‌ها را تشویق می‌کند تا پیوندهایی را به بخش خصوصی برقرار

سازند. مرز میان بخش عمومی و خصوصی آن چنان سیال بود که اجازه همه انواع ترتیبات سودآور میان بورکرات‌ها، مدیران مؤسسات دولتی و شرکت‌های خصوصی و افراد را می‌بخشید. وجود چنین پیوندهایی مبتنی بر منافع و آرزوهای مشترک نسبت به یک سبک زندگی مشترک بود که نقشی مهم را در منحرف ساختن سیاست عمومی و جهانی انباشت سود خصوصی، چه در حوزه مالیات بردرآمد (که پایین نگه داشته می‌شود)، حمایت برای شرکت‌های محلی علیه رقابت خارجی یا دسترسی به ارز کمیاب خارجی، ایفا کرد بنابراین انحراف برنامه‌های توسعه در راستای منافع فردی به جای منافع عمومی و ملی کاملاً در اینجا نمود پیدا می‌کند. (حافظیان، ۱۳۸۹: ۷۰)

این کشورها از نظر نرخ فساد و عدم شفافیت اقتصادی و مالی در رده غیرشفاف‌ترین و فاسدترین دولت‌های جهان قرار دارند. تمرکز و تصلب بیش از حد سیاسی، زمینه‌ساز فساد و بالای اقتصادی و سوق درآمدهای ملی به حساب‌های شخصی، خانوادگی و گروه‌های اقلیت حاکم و یا نهادهای امنیتی شده است. در کشورهای فقیری هم چون مصر، یا حتی سودان رهبران، صاحب ثروت‌های بی‌حد و حساب شده‌اند. در برخی از کشورها مانند لیبی علاوه بر فساد مالی جاه طلبی حاکمان، موجب هزینه کردن درآمدها در کسب محبوبیت در خارج با طرح‌های فاقد توجیه اقتصادی شده است. (محبعلی، ۱۳۹۰: ۸۹) شواهد و قرائن و داده‌های مختلف بیانگر آن است که، کشورهای خاورمیانه بیش از سایر مناطق جهان در خریدهای نظامی هزینه کرده‌اند. دخالت قدرت‌های خارجی در ایجاد جنگ‌های واقعی و یا دامن زدن به اختلافات سیاسی، ایدئولوژیکی یا سرزمینی، از عوامل مهم مسابقه تسلیحاتی و افزایش هزینه‌های نظامی در این منطقه می‌باشند. افزایش در میزان خریدهای نظامی، این کشورها را با چالش‌های اقتصادی و سیاسی مهم و بدهی‌های گسترده خارجی مواجه ساخته است که به تبع آن نتوانسته‌اند در تأمین مواد غذایی، اشتغال و به طور کلی رفع نیازهای معیشتی و اساسی مردم کارآمدی قابل توجهی داشته باشند و این امر به شورش‌ها و نارضایتی‌های قابل توجه انجامیده است. (سردار نیا، ۱۳۸۹: ۳۰) موارد فوق

الاشاره، برخی از موارد اصلی، از دلایل چندگانه و متعدد آغاز بحران در منطقه می‌باشد. اما از آنجایی که علت العلل آغاز بحران را می‌توان بیداری اسلامی و رشد اسلام‌گرایی مطرح کرد؛ بنابراین شایسته است به طور خاص در بخش چهارم به بررسی نقش این علت در آغاز و گسترش بحران پرداخته شود.

### بخش چهارم) بیداری اسلامی و رشد اسلام‌گرایی

خیزش اسلامی در خاورمیانه که در قرن ۱۹ میلادی در مقابله با استعمار حضوری پرشور از خود به نمایش گذارد، از اواسط قرن بیستم به بعد دوران سستی خود را آغاز کرد. ظهور پر قدرت جریان‌های چپ سیاسی و عقیدتی و همچنین به صحنه آمدن جریان‌های ناسیونالیستی عرب رفته رفته عرصه را به اسلام‌گرایان تنگ کرده بود. اسلام‌گرایان که از ارائه یک الگوی سازگار با شرایط نوین ناتوان بودند چاره‌ای جز خروج از صحنه و در پیش گرفتن انزوا نداشتند. در این شرایط ناگهان پیروزی انقلاب اسلامی به آنان جانی دوباره بخشید. (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۵) پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، نشانه مهمی از جنبش روبه رشد در سراسر منطقه و در بهترین مقطع زمانی قرن بیستم بود. انقلاب ایران ایدئولوژی مقاومت در برابر حکومتی سکولار و دیکتاتور بود، به دوران سلطنت رژیم سکولار و طرفدار غرب در یک کشور بزرگ و با اهمیتی راهبردی در منطقه خاتمه داد. با وجود اینکه انقلاب، در کشورهای غیرعربی و شیعه مذهب به وقوع پیوست؛ اما در سراسر منطقه خاورمیانه تأثیرگذار بود. (هینوش، ۱۳۸۲: ۲۰۱)

احیای اسلام مهم‌ترین ثمره انقلاب اسلامی ایران است. با این حرکت عظیم جهان اسلام پویایی نوینی یافت که پس از مدتی آثار آن به خوبی در لبنان، افغانستان، ترکیه، الجزایر، عراق و سایر کشورهای اسلامی به خوبی احساس می‌شد. این حرکت شعار اصلی خود را با توجه به دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) براساس استکبارستیزی و مقابله و کفر الحاد و طاغوت و طاغوتیان زمان قرار داد. (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۸: ۲۶۲)

بدون شک، امام خمینی (ره) در این بیداری اسلامی و حتی بین‌المللی و جهانی دارای نقش و جایگاه بسیار حائز اهمیتی هستند. ایشان با نحوه عملکرد خاص خود، مشروعیت و مقبولیتی فرهیخته را در جهان اسلام و کل دنیا ارائه دادند. این مشروعیت سیاسی و دینی در سطح تاریخ بین‌المللی و در قرون اخیر بی‌نظیر بود. حضرت امام (ره) بر ایجاد ارتباطات مردمی تأکید فراوان داشتند و گفت‌وگو و خطابشان را تنها به امت اسلامی محدود نمی‌کردند و همواره با سایر امت‌ها و تمدن‌ها نیز سعی در ایجاد ارتباط و گفت‌وگو داشتند. چرا که گفتمان انقلاب اسلامی ایشان تنها به انقلاب در صحنه کلامی اکتفا نمی‌کردند و بلکه بر ارتباطات نیز تأکید بسیار زیادی می‌نمودند. این رهیافت حضرت امام (ره) باعث می‌شود تا نهضت اسلامی در ایران مبدل به یک نهضت جهان شمول شود. (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۸: ۲۶۳-۲۶۲) به عبارت دیگر بیداری نهضت اسلامی موج جدیدی و دستورالعمل نوینی را در سطح جهانی به وجود آورد. این بیداری قبلاً فقط در گروه‌های کوچکی از نخبگان جهان اسلام به وجود آمده بود. ولی امروزه در سطح امت اسلام، تسری و گسترش پیدا کرده است. امت اسلامی متوجه شد که علت اصلی انحطاط و عقب‌ماندگی تقصیر و کوتاهی خودشان است این خودشان هستند که باید عزم و اراده کنند و در حرکتی منسجم و پویا به پا خیزند. این حرکت حرکتی به‌منظور بازگشت به اسلام و ارزش‌های اسلامی بود.

دهه هشتاد میلادی - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ - را می‌توان، دوران اوج گرفتن اسلام‌گرایی، در جهان اسلامی نامید. در این دهه، گروه‌های معتقد به اسلام سیاسی، اقدامات زیادی را به‌منظور براندازی حکومت‌های اسلامی به انجام رساندند. بسیاری از کشورهای اسلامی، شاهد ظهور چنین گروه‌هایی بودند؛ گروه‌هایی چون اخوان المسلمین در سوریه، التکفیر و الحجرة در مصر، راشد الغنوشی در تونس جبهه نجات اسلامی در الجزایر، حسن ترابی در سودان و الحجیمان در عربستان سعودی نمونه‌هایی از آن است. (اسداللهی، ۱۳۸۲: ۱۱) شکل‌گیری این جنبش‌ها را ناشی از استعمار خارجی و پس از آن استبداد داخلی می‌دانند، چنان‌که پس از مبارزه با

نیروهای خارج، به دلیل حکومت‌های استبدادی و در پیش گرفتن رویه‌ای غیرهمگون با ارزش‌های اسلامی، این جنبش‌ها شکل گرفتند و پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز موجب تقویت انگیزه‌های اسلام‌گرایی گردید. (امیری، ۱۳۸۹: ۲۳) در سال ۱۹۸۰، اسلام‌گرایان، انورسادات، رئیس جمهور مصر را ترور کردند، در سال ۱۹۸۸ جنبش اسلام‌گرایی تونس فعالیت‌های ضد دولتی خود را آغاز کرد. در اواخر دهه ۱۹۸۰، سازمان‌های فلسطینی حماس و جهاد اسلامی، سلسله‌ای از اقدامات تروریستی را بر ضد شهروندان اسرائیلی آغاز کردند و گروه‌های سکولار فلسطینی را به مبارزه طلبیدند. (هینوش، ۱۳۸۲: ۲۰۲)

جریان‌های مختلف اسلامی، در تمام کشورهای منطقه با الهام از انقلاب اسلامی ایران، قد علم کرده و آرام آرام در میان توده‌ها به‌ویژه نسل جوان نفوذ گسترده‌ای یافتند. آنچه در این روند به یاری آنان شتافت، الگوی ارائه شده از سوی انقلاب اسلامی ایران بود. پیش از آن جریان‌های اسلامی سنی برای بسیج توده‌ها به بازسازی الگوی خلافت تمسک می‌جستند؛ امری که در پرتو رشد اندیشه‌های مردم‌سالاری و تحولات شگرفی که در مناسبات اجتماعی پدید آمده بود جذابیت خود را از دست داده بود، جریان‌های اسلامی شیعی نیز اساساً ایده قابل توجه و پرجاذبه‌ای را مطرح نمی‌کردند و صرفاً به بیان کلیات بسنده می‌کردند. اما با ظهور انقلاب اسلامی الگویی ارائه شد که مردم در آن نقش اساسی داشتند و با تکیه بر آنان بود که می‌شد به مصاف نظام‌های فرسوده رفت. (محمدی، ۱۳۸۵: ۱۲) جنبش‌های اسلام‌گرا اگرچه دارای اختلاف زیادی در روش‌ها و برنامه‌های کاری خود هستند که ناشی از وجود تفاوت در مذهب، اهداف، منافع، محیط تاریخی و جغرافیایی است؛ اما دارای اهداف کلی و مشترکی هستند که می‌توان آنها را به شرح ذیل بیان کرد:

۱. جنبش‌های اسلامی، اسلام را کامل‌ترین راه زندگی دانسته، در پی احیا، گسترش و پیاده ساختن دستورات اسلامی در عرصه زندگی مسلمانان و حتی غیرمسلمانان هستند.

۲. جنبش‌های اسلامی، تحقق عملی اسلام در متن زندگی مردمی و اجتماعی مسلمانان را در گرو به‌دست گرفتن قدرت سیاسی تشکیل حکومت اسلامی و زدودن مظاهر جهل، ظلم، شرک و کفر از زندگی آنها می‌دانند.
۳. جنبش‌های اسلامی، غرب‌گرایی را امری مطرود دانسته، پذیرش بی‌چون و چرایی دنیای غرب، با مدل‌های غیرمذهبی را عامل بیمارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی جوامع مسلمان می‌دانند.
۴. جنبش‌های اسلامی، سعادت بشر و تضمین موفقیت و قدرت‌مندی مسلمانان را در بازگشت به اسلام می‌دانند که در مقابل کاپیتالیسم و مارکسیسم قرار داد و نظامی الهی است.
۵. جهاد، انقلاب و شهادت وظیفه‌ای همگانی برای مسلمانان در مقابل دشمنان اسلام که در بازگرداندن و اقتدار مسلمانان و رفع سلطه و ظلم داخلی و خارجی از جوامع اسلامی تأثیر به‌سزایی دارد.
۶. نظام حاکم بر دنیا نظامی ظالمانه بوده، نهضت‌های اسلامی به این باورند که وضعیت امروز جهان به یک بازنگری و ارزیابی منطقی نیاز دارد. قرن بیستم تا حد کشمکش‌های نظامی گوناگون برای سلطه بر جهان و علیه یکی بر دیگری بوده، ایدئولوژی‌های این نظام‌ها، انسان را به سمت زندگی جنگل سوق داده است. در نتیجه بازگشت به دوران جاهلیت، با بهره‌گیری از ابزارهای پیشرفته آغاز شده و اکنون (مطلق جنگل) بر جهان حاکم است.
۷. جنبش‌های اسلامی در سطوح ملی، خواستار عدالت اقتصادی، رفاه عمومی، مشارکت سیاسی، حکومت مردمی و برجیده شدن مظاهر فساد و فحشا از جوامع خود بوده‌اند و در این راستا با حکومت‌های مستبد و نامشروع و حامیان خارجی آنها به مبارزه پرداخته‌اند.
۸. امریکا و اسرائیل از دیدگاه مسلمانان و جنبش‌های اسلامی، بزرگ‌ترین دشمنان جوامع اسلامی به شمار می‌روند و در این راستا، بیشترین رویارویی‌ها نهضت‌های

اسلامی با آنها صورت گرفته است.

۹. جنبش‌های اسلامی، شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزاتی در داخل و خارج از جوامع اسلامی را ترجیح می‌دهند؛ به دلیل برداشت‌های امنیتی و تهدیدآمیز از جنبش‌ها، از سوی قدرت‌های بزرگ و تمسک آنها به سرکوب جنبش‌های اسلامی، به‌منظور جلوگیری از تکرار و تجربه انقلاب اسلامی ایران، لاجرم آنها را به سوی روش‌های غیرمسالمت‌آمیز سوق داده است.

۱۰. به طور کلی نهضت‌های اسلامی شامل سازمان‌ها و گروه‌های متفاوتی در کشورهای اسلامی و غیراسلامی می‌گردند که ارتباط سازمان یافته تنگاتنگی با یکدیگر ندارند؛ هرچند ممکن است بعضی کمیت‌ترین جهان اسلام را تشکیل داده باشند. از طرفی روح واحد بیداری اسلامی احیای اسلام و رستخیز اسلامی را در همه آنها می‌توان یافت. (امیری، ۱۳۸۹: ۱۴)

جهان اسلام، برای ایفای بازیگری مؤثر در صحنه بین‌المللی، نیازمند بسیج همه امکانات و پتانسیل‌های خود است. کشورهای اسلامی نیازمند آنند که فرهنگ خود را تقویت کنند و ارزش‌ها و باورهای اسلامی را در جوامع خود محقق کنند. (سیمبر، قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۸: ۲۷۵) به‌رغم گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ابداً از قدرت اسلام سیاسی در صحنه سیاست داخلی کشورهای مسلمان کاسته نشده است. نشانه‌های روشنی از توان اسلام در زمینه‌های متنوع و گسترده‌ای در خاورمیانه و اطراف مشاهده می‌شود. تحول دولت‌های مهمی همچون، مصر، لیبی، بحرین و یمن ناشی از حضور اسلام سیاسی در عرصه حکومت یا مخالفت بوده است. در شرایط کنونی جنبش‌های اسلامی رو به سویی دارند که کم‌کم از طرف بسیاری از مسلمانان به‌عنوان تنها راه‌حل مناسب و موجود تلقی می‌شوند. (غرایاق زندگی، ۱۳۸۳: ۱۲۳) به اعتقاد برخی از تحلیل‌گران و کارشناسان مسائل خاورمیانه، علت تشدید بحران منطقه در شرایط کنونی را باید در رشد اسلام‌گرایی در منطقه جست‌وجو کرد. زیرا عمده کشورهای بحران‌زده با نظام‌های سیاسی سکولار و یا شبه‌سکولار از پاسخ دادن

به مطالبات مختلف جوامع خود در طول سال‌های طولانی حکومت کردن ناتوان بوده‌اند. این نظام‌های عمدتاً دیکتاتور و مستبد راه را بر هر نوع آزادی سیاسی و مدنی بسته‌اند. با این شرایط گروه‌های اسلام‌گرا با معرفی خود به‌عنوان کسانی که می‌توانند جامعه را به سمت شرایط بهتری هدایت کرده و آزادی‌های نسبی را برای شهروندان فراهم آورند؛ خود را به شکل مطلوب و نظام حاکم را به‌صورت نامطلوب به جامعه معرفی کرده‌اند.

از بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ تاکنون که در اواخر سال ۲۰۱۱ قرار داریم، به‌واسطه بیداری اسلامی و به‌واسطه تحقق انقلاب اسلامی ایران بسیاری از مفاهیم و ارزش‌های که طی قرون در زمان رخوت جهان اسلام راکد و غیرفعال مانده بود دوباره احیاء شدند. مفاهیمی مانند شهادت، یا عملیات استشهادی، تلفیق دین و سیاست، تحقق حکومت اسلامی، تمدن اسلامی، وحدت جهان اسلام و نظیر آن که امروزه در همه کشورهای اسلامی حتی کشورهایی که مسلمانان در آن در اقلیت قرار دارند کاملاً مطرح شده‌اند. نیاز روشنی بین ملت‌های مسلمان در راستای بازگشت به جامعیت اسلام شکل گرفته است.

## دستاورد

در کشورهایی که دارای تنوعات قومی، نژادی، زبانی و مذهبی هستند، معمولاً دولت‌ها در گذار از فرایند توسعه مواجهه با حجم وسیعی از مطالبات و تقاضاها از طرف گروه‌های فروملی می‌شوند که به‌دلیل ضعف ساختار سیاسی و اداری این‌گونه دولت‌ها غالباً قادر به تأمین و برآوردن تقاضای وارد شده به سیستم سیاسی نیستند. همین مسأله، منجر به عدم تبعیت گروه‌های فروملی از دولت مرکزی و گسست تعلقات ملی گردیده و دولت را با بحران‌های پنج‌گانه مواجه می‌سازد. وضعیت کنونی منطقه خاورمیانه بیانگر آن است که کشورهای آشوب‌زده از بحران‌های پنج‌گانه، بحران هویت، بحران، مشروعیت، بحران مشارکت، بحران نفوذ و بحران توزیع رنج می‌برند و دلایل و چرایی

بحران اخیر را باید در عدم حل این بحران‌ها از سوی زمامداران حاکم جست‌وجو کرد. کمتر کسی باور می‌کرد که خودسوزی جوان تونس، سرآغاز تحولات عظیمی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شود و اعتراض‌های انباشته شده را به‌مانند فوران آتشفشان به بیرون سرریز نماید و دیکتاتوری‌های منطقه یکی پس از دیگری سقوط کنند. شواهد موجود بیانگر آن است که جنبش‌های مردمی موجود براساس آزادی‌خواهی و آرمان‌های ملی شکل گرفته‌اند و از لحاظ شیوه مبارزاتی و آرمان‌های استقلال‌خواهی، ضداستبدادی و ضداستعماری شباهت عمیقی به انقلاب اسلامی در ایران دارند. خلاصه آن که ماهیت حرکت‌های مردمی اخیر در کشورهای خاورمیانه عربی کاملاً درونی و خودجوش هستند. نباید فراموش کرد که جهان عرب با میراث استعماری و استبدادی گذشته ادامه حیات می‌دهد. این میراث از دو بعد بر این جوامع تأثیر گذاشته: اول از تحمیل‌هایی که از سوی غربی‌ها بر آن‌ها صورت گرفته و دوم از جهت دیکتاتوری‌هایی که با حمایت حزب حیات اجتماعی را به بن‌بست رسانده بودند. اداره میراث به جا مانده از سال‌ها سلطه خارجی و دیکتاتوری، بمانند قانون‌گریزی، فساد، رشوه، رانت خواری و رابطه‌سالاری تنها گوشه‌ای از مشکلات ساختاری این جوامع است. در بعد خارجی نیز رهایی از سلطه، تقویت پیوندهای منطقه‌ای و ارتباطات اسلامی موجب افزایش قوای این کشورها می‌گردد. اما سیاست در خاورمیانه عربی، پیچیده‌تر از گذشته خواهد بود، و نه تنها تعداد و جهت‌گیری‌های بازیگران رسمی افزایش خواهد یافت و بازیگران رسمی افزایش خواهد یافت. بازیگران غیررسمی همچون رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی جدید نسبت به گذشته نقش بسیار فعال‌تر و گسترده‌تری را بازی خواهند کرد. بلکه تعریف کشورهای منطقه از مفاهیمی چون توسعه، دوستی، دشمنی، رابطه کشورهای منطقه با یکدیگر و نیز رابطه آن‌ها با قدرت‌های پیرامون خود بمانند ترکیه و ایران نیز دست‌خوش تحولات اساسی می‌شود.

در مجموع باید اعتراف کرد، کمترین تأثیر تحولات اخیر آن بود که مردم به قدرت واقعی خود برای تغییر مسیر تاریخ پی بردند آن‌ها نشان دادند که مردم عادی تنها

نیروی قادر به ایجاد تحول در سرنوشت خود می‌باشند. اگرچه تجربه‌های قبلی این جوامع بر نگرانی نسبت به ادامه روند تاریخی گذشته دامن می‌زند، اما تنها راه جلوگیری از این تکرار، افزایش آگاهی‌های عمومی، تکیه بر ریشه‌های مذهبی و سنتی جامعه، تشخیص صحیح منافع، مقاومت در برابر الگوهای تحمیلی و اصرار بر ایجاد الگویی مناسب با ویژگی‌های جامعه خود گسترش ارتباطات منطقه‌ای و اسلامی، حضور مستمر و هوشیاری مردم در صحنه و پافشاری برخواست خود است. همان‌طور که ذکر آن رفت، نقش الهام بخش انقلاب اسلامی ایران در تحولات منطقه نیز کاملاً مشهود بوده و اصرار مایوسانه و مستمر غربی‌ها برای انکار این واقعیت مهم‌ترین دلیل این مدعاست. کسانی که این انقلاب‌ها را به امریکا و غرب وابسته می‌دانند، باز هم به دنبال تئوری توطئه هستند و می‌خواهند قدرت‌های سلطه‌جو را حاکم مطلق جهان نشان دهند که مبارزه علیه آنها بی‌فایده است. درحالی‌که امروزه قرائن و شواهد نشان می‌دهد، پایان عمر حکومت‌های دیکتاتوری وابسته به قدرت‌های خارجی فرا رسیده و این منطقه در آغاز دهه دوم از هزاره سوم به سوی تحقق حکومت‌های مردم‌سالار مستقل پیش می‌روند. اگرچه ممکن است این روند با خسارات زیادی همراه باشد و حتی تا چند سال به طول بیانجامد؛ اما در نهایت به کاهش قدرت‌های سلطه‌جو توسعه‌ی بیداری اسلامی و افزایش موج اسلام‌گرایی در منطقه منجر خواهد گردید. ❖

## منابع

- آریا، سروش (بی تا) «عناصر معاصر و متأخر در زوال مشروعیت سیاسی خاورمیانه»، در آدرس اینترنتی: [www.Tebyan.net](http://www.Tebyan.net)
- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۷۹) فرهنگ علوم سیاسی، تهران: نشر چاپار.
- اسداللهی، مسعود (۱۳۸۲) جنبش حزب‌الله لبنان، گذشته و حال، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- امیری، محسن (۱۳۸۹) «گسترش جنبش‌های اسلامی و استبداد خاورمیانه‌ای»، دو هفته‌نامه پگاه حوزه، شماره ۲۹۹، اسفند ۱۳۹۰.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰) فرهنگ علوم/اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- پارساپور، روزبه (۱۳۹۰) «جمهوری اسلامی ایران و تحولات بزرگ منطقه»، ماهنامه پیام انقلاب، شماره ۴۵، فروردین ۱۳۹۰.
- پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰) بحران و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلام‌رضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پوینده، رضا (۱۳۹۰) «لیبی از اسلام ریاکارانه دیکتاتور تا مردم سالاری دینی»، ماهنامه پیام انقلاب، شماره ۴۵، فروردین ۱۳۹۰.
- جلالی، نفیسه (بی تا) «بحران مشروعیت»، در آدرس اینترنتی [www.Pahjoohe.com](http://www.Pahjoohe.com).
- حافظیان، محمد حسین (۱۳۸۹) «آینده توسعه در خاورمیانه: چالش‌ها و چشم اندازها»، تهران: فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹.
- دکمجیان، هرایر (۱۳۸۳) جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۹) «دولت در خاورمیانه عربی: رخنه ناپذیری نظام سیاسی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۲ (پیاپی ۶۱)، تابستان ۱۳۸۹.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۸۹) «چالش‌های سیاسی - اقتصادی و آزادسازی در خاورمیانه عربی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۲ (پیاپی ۶۱)، تابستان ۱۳۸۹.
- سلطانی فر، محمد حسین (۱۳۹۰) «تحولات سیاسی خاورمیانه؛ دگردیسی سیاسی»، ماهنامه

رویدادها و تحلیل‌ها، سال بیست و پنجم، شماره ۲۵۶، خرداد ۱۳۹۰.

سیمبر، رضا و قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۸۸) *اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل رهیافت‌ها و رویکردها*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

صادقی، حسین (۱۳۹۰-۱۳۸۹) «خاورمیانه تلاشی برای آزادی و پاسداشت کرامت انسانی»، *ماهنامه آیین*، ۳۴ و ۳۵ اسفند ۱۳۸۹، فروردین ۱۳۹۰.

غرایاق زندی، داود (۱۳۸۳) *راهبردهای امنیتی ایالات متحده در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

فاست، لوئیس (۱۳۸۶) *روابط بین‌المللی خاورمیانه*، ترجمه احمد سلطانی‌نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

قربان اوغلو، جاوید (۱۳۹۰-۱۳۸۹) «چیستی و ماهیت جنبش‌های خاورمیانه»، *ماهنامه آیین*، شماره ۳۴ و ۳۵ اسفند ۱۳۸۹، فروردین ۱۳۹۰.

قلخان‌باز، خلیل (۱۳۹۰) «مهم‌ترین رویدادهای سیاسی خاورمیانه در دهه هشتاد شمسی»، *ماهنامه پیام انقلاب*، شماره ۴۵، فروردین ۱۳۹۰.

کامروا، مهران (۱۳۸۸) *خاورمیانه معاصر: تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول*، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، تهران: قومس.

کیایی، مهرداد (۱۳۹۰) «انقلاب‌های عربی: ناکامی دوباره یا تحول فراگیر»، *ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها*، سال بیست و پنجم، شماره ۲۵۶، خرداد ۱۳۹۰.

گودرزی، سهیل (۱۳۹۰) «خاورمیانه در بحران»، *ماهنامه گزارش*، سال بیستم، شماره ۲۲۵، اسفند ۱۳۹۰.

محبعلی، قاسم (۱۳۹۰) «تحولات و تغییرات راهبردی در خاورمیانه»، *ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها*، سال بیست و پنجم، شماره ۲۵۶، خرداد ۱۳۹۰.

محمدی، علی‌اصغر (۱۳۸۵) «رشد اسلام‌گرایی، تأثیر انقلاب اسلامی بر تحولات خاورمیانه»، *همشهری دیپلماتیک*، ۱۹ بهمن ۱۳۸۵.

مرشدی، ارسلان (۱۳۸۹) «انقلاب اسلامی، الگویی برای خیزش‌های خاورمیانه»، *روزنامه جام جم*، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹.

هینبوش، ریموند و احتشامی، انوشیروان (۱۳۸۲) *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه علی‌گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی

یحیایی، علی‌فرید (بی‌تا) «بحران مشارکت و عوامل مؤثر بر آن»، *مجله فرهنگ مشارکت*، شماره دوازدهم.